

تولد بدون خشونت

فردریک لوبوآیه

ترجمه
مهین میلانی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۸

پیشگفتار

ایوُن فیتز جرالِد

به یاد آوردن واکنش‌های پرشور و پرهیاهویی که چاپ نخست این کتاب به سال ۱۹۷۴ به پا کرد کار دشواری است. در حالی که مادران در سراسر دنیا با شور و شوق از چاپ این کتاب استقبال کردند، مخالفت‌ها در دنیای پزشکی بالا گرفت و بعد آرام آرام سروصداها فروکش کرد.

از اینکه آیا پیام دریافت و پذیرفته شد مطمئن نیستم. موضوع کتاب همان ابتدا همانند نوشیدنی قوی‌ای بود که به آرامی رقیق شده، و مانند نوعی نوشیدنی گیاهی موجب خواب آرامی شد. کتاب حاضر دربارهٔ تراژدی تولد نوشته شده بود، اما بخش غم‌انگیز آن این بود که با وظایف خانه‌داری و وظایف مادری تحت عنوان گمراه‌کنندهٔ «مراقبت کودکان» اشتباه گرفته شد و این نوع برداشت‌های نادرست موجبات گمراهی مردم را فراهم آورد که گفتند: «تولد بدون خشونت؟ من که باردار نیستم، پس علاقه‌ای هم به خواندن آن ندارم.»

«تولد یعنی رنج بردن.»
- گاتما^۱



۱. گائوستا یا سیدارتا (Siddhartha Gautama)؛ قدیس و زاهدی که
مکتب بودا بر مبنای تعالیم او بنیان گذاشته شد. - م.

فکر می‌کنید کودکان از زاده شدن لذت می‌برند؟
 منظورتان از لذت بردن از تولد چیست؟
 منظورم این است که فکر می‌کنید تولد تجربه خوشایندی
 برای کودک است؟ یعنی این تازه‌وارد از ورود به دنیای ما و
 بودن با ما خوشحال است؟
 خوشحال... نه خوشحال است، نه ناراحت، زیرا نوزاد که
 چیزی را احساس نمی‌کند.
 واقعاً فکر می‌کنید چنین است و کودک چیزی را احساس
 نمی‌کند؟ از کجا می‌دانید که این‌طور است؟
 خوب، این امری بدیهی است. همه چنین فکر می‌کنند.
 اینکه دلیل نمی‌شود، چون همه این چنین فکر می‌کنند پس
 حرف شما درست است.
 اما کودک در این سن چیزی را احساس نمی‌کند.
 سن چه ارتباطی به احساس کردن دارد؛ چه ربطی به درد
 دارد! چگونه ممکن است مرد هوشمندی مانند شما این‌گونه
 سخن بگویید؟
 خوب، باید بگویم...
 بنا بر این به نظر شما نوزاد درد را احساس نمی‌کند؟

نه، احساس نمی‌کند.

پس چرا گریه می‌کند؟ و چنین تلخ می‌گرید؟ پس به این ترتیب باید نادان هم باشد.

هرگز گریه نوزاد را شنیده‌اید؟

بله، شنیده‌ام. واقعاً قلب آدمی با گریه نوزاد فشرده می‌شود. ممکن است نکته‌ای برای گفتن داشته باشید، وگرنه بچه‌ای که هنوز هشیاری ندارد می‌تواند درد را احساس کند؟ هیچ هشیاری ندارد؟ منظورتان این است که روح هم ندارد؟

نه، نه. منظورم این نیست که روح ندارد، زیرا هیچ چیز درباره روح نمی‌دانم.

اما هشیاری چگونه؟ بله، درباره هشیاری، می‌دانید؟ عالی است! سرانجام یک نفر را پیدا کرده‌ام که می‌تواند این معمای بزرگ را توضیح دهد، دوست من، زانو به زمین می‌زنم! جلوی زانوان شما زانو به زمین می‌زنم! خواهش می‌کنم بگویید هشیاری چیست!

خوب... ببینید... هشیاری... درواقع...

بہتر است به این بحث ادامه ندهیم.
 بحث و جدل مانع از آن می‌شود که مسائل را آنچنان که
 هست ببینیم.

منظورتان از مسائل واقعیت‌هاست؟
 واقعیت این است که نوزاد به محض تولد به تلخی شروع
 به گریستن می‌کند و چقدر تلخ می‌گرید.
 و گریه نوزاد گرچه بسیار عجیب است، اما چیزی است که
 همه حاضرین از آن خشنود می‌شوند. مادر با خوشحالی
 می‌گوید: «فرزندم چه زیبا می‌گرید.» با شعف و حیرت‌زده فکر
 می‌کند چگونه موجودی به این کوچکی می‌تواند با این همه
 سروصدا بگرید.

آیا این گریستن بدان معناست که همه بازتاب‌ها طبیعی
 است و ماشین به خوبی کار می‌کند؟ پس انسان چیزی نیست
 جز ماشین؟

یا نوزاد تلاش می‌کند با گریه‌اش درد یا اندوه غیرقابل
 تحملش را بیان کند.

وقتی نوزاد آنچنان تلخ می‌گرید به معنای آن نیست که
 به شدت در رنج است؟

آیا زایمان برای نوزاد و مادر هر دو دردناک است؟
و اگر چنین است، کسی به درد این دو اهمیت می‌دهد؟
به نظر نمی‌رسد با شیوه برخورد و رفتاری که با نورسیده
داریم به رنج او بیندیشیم.
افسوس که این طرز تفکر انسان که نوزاد نه چیزی را
می‌بیند و نه می‌شنود ایده‌ای ریشه‌دار است.
پس اگر چنین است، نوزاد چگونه می‌تواند درد و اندوه را
احساس کند؟
پاسخ ساده است:
نوزاد گریه می‌کند، فریاد می‌زند،
سخن کوتاه،
«نوزاد» یک شیء است.
و اگر احتمالاً «نوزاد» به هنگام تولد یک شخص باشد
چطور؟

یعنی می‌خواهید بگویید نوزاد یک شخص است؟
 کتاب‌های پزشکی خلاف این را می‌گویند.
 کتاب‌های پزشکی...

چند وقت یک‌بار حقیقت علمی امروز تبدیل به دروغ فردا
 می‌شود؟

پس چطور می‌دانیم که چه چیزی چه معنایی دارد؟
 با مشاهده واقعاتها
 امکان دارد پرسش از شخص مورد نظر یعنی نوزاد پاسخ
 ما باشد.

مسئله اینجاست که بچه نرسیده نمی‌تواند حرف بزند.
 با این حال وقتی به سروصدایی که به‌راه می‌اندازد فکر
 می‌کنیم، نمی‌توانیم بگوییم او نمی‌تواند احساس خود را ابراز کند.
 اگر یک مرد چینی پایش بشکند ممکن است حتی یک
 کلمه زبان چینی هم ندانید، اما می‌توانید علت فریادهای او را
 کاملاً درک کنید.

و وقتی فریاد زدن را عنوان می‌کنیم می‌بینیم هیچ‌کس در
 دنیا نمی‌تواند مانند نوزاد فریاد بزند.
 اگر حرفم را نمی‌پذیرید، دست‌کم به آن بیندیشید.



دیگر چه مطلبی باقی مانده که نگفته‌ایم؟
نوزادی با پیشانی غم‌زده؛ دهان به فریاد گشوده؛ چشمان
بسته؛ ابروان اخم‌کرده؛ دستان مستأصل، ملتمسانه و گشوده؛
پاهایی که با خشم لگد می‌اندازد؛ ساق پاها را برای مراقبت از
شکم جمع کرده و بدنی که چیزی جز توده‌ای از انقباضات و
لرزش نیست...

وقتی نوزاد با تمام وجودش اعتراض می‌کند چگونه
می‌توانید بگویید حرف نمی‌زند:

«به من دست نزنید! به من دست نزنید! راحتم بگذارید!»

نوزاد هم‌زمان التماس می‌کند که:

«کمکم کنید! خواهش می‌کنم یکی کمکم کند!»

هرگز چنان ناامیدی در صدای کسی احساس کرده‌اید؟

این کودک در رنج است،

اما هیچ‌کس حتی صدایش را نمی‌شنود.

خارق‌العاده نیست؟